

«اتحاد آن‌های که فکر می‌کنند و لذا رنج می‌برند و آن‌هایی که رنج می‌برند و لذا فکر می‌کنند. شرط دگرگون سازی جهان است.»

- ۴ **نگاهی به عوامل جنگ و نیاز به صلح در افغانستان**
- ۳ **هویت ایدیولوژیکی**
- ۲ **نقش احزاب و رهبران شیعه‌ی افغانستان در تقویت بنیادگرایی**
- ۴ **عدالت از یا افتاد در مورد زنان**

سخن نخست

امکان‌هایی از اپیدمی مرگ و گرسنگی؛ نجات از سرمایه‌داری!

ترس ابتلا به ویروس کرونا و شیخ مرگ ناشی از این اپیدمی همه اعضای خانواده بشریت را سراسیمه و به وحشت انداخته است. این روزها به دلیل شیوع این سونامی مدحش مرودات عادی و معمول مردم به شدت و به طور گسترده بی‌متأثر گشته و به تعطیل رفته است؛ بشریت در همه کشورهای جهان در شوک و اضطراب به سر می‌لرزد؛ دامنه تلفات ناشی از این ویروس رو به افزایش است و همچنان سیر صعودی دارد؛ در امریکا، ایتالیا، اسپانیا، ایران، چین فاجعه آفرید و هنوز هر لحظه نسبت به ساعات پیش، انسان‌های زیادی را مبتلا و به کام مرگ سوق می‌دهد. قدم مرگبار و شوم این مرض مدحش، همانند کالا‌های نظام سرمایه‌داری، دیوار مرزی هر کشوری را شکافت و حالا دیگر کل دنیا را در نوردیده است؛ پاندمی کرونا بیش از ۲۰۰ کشور را زیر سلطه مستقیم خود دارد و هر روز از مردم این کشورها قربانی می‌گیرد. هر چند نهاد‌های دولتی و متخصصان آمار تلفات ناشی از این ویروس را خیلی پایین می‌دانند ولی با توجه به شیوع نجومی و رو به گسترش هر روز آن، می‌تواند آمار تلفات از جمعیت هفت میلیاردی کره زمین به ده‌ها میلیون نفر برسد. با در نظر داشت این وضعیت، در واقع جامعه بشری در برابر این اپیدمی که حیاتش را به فنا تهدید می‌کند، زمین گیر شده است.

اما چرا تمدن بشری با این همه قدرت تکنالوژیک، پیشرفت صنعتی، انبوهی از فراوه‌های دارویی و درمانی و میلیون‌ها دانشکده، پژوهشکده و متخصصانی که دارد، این چنین در تنگنا قرار گرفته و این ذره بی‌غیر قابل دید، همه را قرظینه و وادار به خودتوقیفی و مرگ نموده است؟ تقصیر این همه گردن کیست؟ چرا اکثریت جمعیت جهان قدرت خرید یک هفته‌حد اقل خوراک خود را ندارد؟ مالک این همه ثروت مالی کیست؟ پاسخ این همه پرسش‌ها می‌رسد که تراکم هرچه بیشتر ثروت در دست هرچه معدودی از آدم‌های مالتی‌میلیاردر، پیش زمینه آماده‌ی برای مرگ و میر توده‌های تهی دست است؛ دولت‌های سرمایه‌داری و در کل مناسبات حاکم کاپیتالیستی است که جامعه جهانی را این همه ناتوان و بیچاره ساخته است؛ ورنه قدرت تولیدی بخش کوچک از هفت میلیارد نفوس کره زمین معیشت همه بشریت را تأمین می‌کند؛ این مناسبات بازگون و نابرابر نظام سرمایه‌داری است که به گزارش دفتر کودکان ملل متحد نزدیک به نصف نفوس دنیا قادر به تهیه صابون برای شستن دست‌های شان نیستند. جالب تر از همه بزرگترین قدرت‌های جهان و به تاسی از آنها همه دولت‌ها فقط در سرشماری مرگ و میر ناشی از ابتلا به این ویروس خود را مصروف ساخته‌اند. آنجا هم که پای وقایع و پیشگیری در میان می‌آید با قوت تمام ساطور مرگبار خود را بر شارک طبقات فرو دست جامعه فشار می‌دهند، میلیون‌ها کارگر صنعتی و کارگران خدماتی در کشورهای مختلف در جریان محدودیت‌های رفت و آمد و قرظینه به مرخصی بدون مزد سوق داده شده‌اند. اکثریت این کارگران معاشات و حقوق ماه‌های قبل شان پرداخت نشده است؛ دولت‌های سرمایه‌داری در همه کشورهای ادعای نماینده‌لگگی واقعی توده‌های تهی دست را دارند امروزه شهروندان را در بدترین حالت به دست ازبند تجاران و سرمایه‌داران مخترک‌ها کرده‌اند،

که از یک سو به دلیل نبرداختن حقوق، این کارگران در نبود کار و معاش توان خرید مواد اولیه مورد نیاز و حیاتی شان را ندارند و از طرف دیگر این خون آشام‌ها یعنی «تجار ملی» نرخ مواد و کالا‌های ضروری را چند برابر ساخته است که نظر به وضعیت پیش آمده طبقات محروم و فرودست در هر حالت هیچ گزینه‌ی بی‌به‌جز پذیرا شدن مرگ بر اثر پاندمی و یا گرسنگی ندارد.

این امر و کارکرد سیستماتیک ویرویس کووید ۱۹ در بدن انسان‌های کهن سال، متقاعد و اشخاص و افراد که توانایی کارمزدی و ایجاد ارزش مازاد را ندارند، می‌رسد که ادعای که این ویروس بر ساخته کشورهای است که دست به بیوتوریسم می‌زنند را به واقعیت هرچه بیشتر نزدیک می‌سازد. حتا گریم این ادعا به قول کشورهای غربی، مخصوصاً امریکا، توسل به تیوری تطویه باشد بازهم زمینه ساز این بحران و فاجعه پیش آمده که بشریت را به مخاطرات جدیدی مواجه ساخته است، نمی‌تواند بی‌ارتباط به نظام سرمایه‌داری باشد.

در چنین اوضاع و احوالی انسان‌ها در افغانستان و سراسر کشورها بیش از همه به همکاری متقابل و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در جامعه برای مبارزه با آفات و فجاجع پیش آمده نیازمند است، مالکیت خصوصی و در کل سیستم برده‌گی مزدی بنا به خصیصه ولع و آزش به سود هرچه بیشتر مانع اصلی بر سر این راه است؛ پس بر همه طبقات فرودست و بشریت آزاده است که از شر سد اصلی و مسبب همه مصایب اجتماعی (نظام سرمایه‌داری) خود و طبیعت خود را نجات دهد.

ویروس کرونا نقاب از چهره‌ی نکبت سرمایه‌داری می‌کشد



امروز می‌گوید؛ انتشار بیماری‌های همه‌گیر روابط فردی، سیاست‌گذاری‌ها و آثار هنری را تغییر می‌دهد. ساختارهای اجتماعی می‌تواند سبب انتشار بیماری‌های همه‌گیر شوند. «بیماری‌های عالم‌گیر رویدادهای تصادفی نیستند که بولپوسانه و بی‌هشدار جوامع را رنجور کنند. برعکس، هر جامعه‌ای آسیب‌پذیری‌های خاص خود را به بار می‌آورد. مطالعه‌ی اپیدمی‌ها مطالعه‌ی ساختار یک جامعه، فهم الگوی معیشت و الویت‌های سیاسی آن جامعه است.» فرانتک خبرنگار «نیویورکر» پس از انتشار ویروس کرونا با آیزاک چانتز گفت‌وگو کرده است. گزیده‌ی این گفت‌وگو با ترجمه شیرین کریمی در وبسایت نقد اقتصاد سیاسی منتشر شده است. آیزاک چانتز، نکات مهم و نادری را در این مصاحبه بیان کرده، از جمله می‌گوید: «اپیدمی‌ها رابطه‌ی ما با محیط را بازتاب می‌دهد، محیط مصنوعی را که ما خلق می‌کنیم. محیط طبیعی نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. اپیدمی‌ها روابط اخلاقی ما را نسبت به یکدیگر و در مقام انسان، نشان می‌دهد و امروز ما نظاره‌گر آن هستیم.» به باور او، اپیدمی‌ها می‌توانند مسایل عمیق‌تر فلسفی را شکل بدهند، تأثیر عمیق بر اقتصاد دارند و می‌توانند انسان‌ها را به اندیشیدن بیش‌تر وادار کنند. طاعون نیمه جمعیت جهان را نابود کرده بود و تأثیری بر انقلاب صنعتی و نظام ارباب رعیتی داشته است. او در این گفت‌وگو می‌گوید؛ اپیدمی‌ها در تغییر و شکل‌دهی تاریخ نقش داشته‌اند. توصیه می‌کند که باید ما به‌عنوان انسان با هم کار کنیم و اگر به این چنین کاری آماده نباشیم و نیندیشیم، برای مقابله با چالش‌های ویران‌گر، آماده نشده ایم. (استون و شیرین ۱۳۹۹) گردش ویروس کرونا در اکثریت کشورهای جهان، از صنعتی و امپریالیستی گرفته تا کشورهای پیرامونی و عقب‌مانده‌رو به گسترش است. تلفات انسانی آن با گذشت هر روز بیش‌تر می‌شود. پیامد آن در هر جامعه سبب کندی یا بازماندن ... ادامه صفحه ۲

رو به گسترش است. تمدن سرمایه‌داری از مقابله با این مشکل و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن درمانده است. راب والاس زیست شناس تکاملی، نویسنده‌ی کتاب «مزرعه‌های بزرگ آنفولانزای بزرگ تولید می‌کند» و مشاور سازمان غذا و کشاورزی و مراکز پیش‌گیری از بیماری‌ها در این سازمان است. به این باور است که کشاورزی صنعتی و فرآورده‌های غذایی صنعتی، در پیدایش بیماری‌ها نقش دارد. کشاورزی صنعتی عوامل بیماری‌زای ناشناخته را در دام‌ها و جوامع انسانی انتشار می‌دهد. درجه ایمنی غذاهای صنعتی کمتر از غذاها و محصولات طبیعی است. (والاس و انصاری ۱۳۹۹) این دریافت می‌رسد که دخالت ناشیانه‌ی سرمایه‌داری در طبیعت، از بین بردن حیات وحش، جنگلات و آلودگی محیط زیست، از کارکردهای نظام سرمایه‌داری است. این نظام، نقش زمینه‌ساز و اصلی را در پیدایش بیماری‌های همه‌گیر می‌تواند داشته باشد. پرسشی که این روزها ذهن همه را مشغول کرده، این است که اگر ویروس کرونا این‌گونه انتشار یابد، جان میلیون‌ها انسان را خواهد گرفت و انسان‌ها را در تجرید و قرظینه بیش‌تر خواهد برد. سبب بیکاری، تعطیل فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی بیشتری خواهد شد و در پایان این اپیدمی، جهان چگونه خواهد بود؟ شاید پاسخ این باشد؛ این بار نخستین نیست که یک بیماری عالم‌گیر شده است. پیش از این، طاعون، اوبو و آنفولانزای چنین بوده است. انسان‌ها با این بیماری‌ها مقابله کرده، دارو و درمانی را به‌وجود آورده‌اند، بر ویروس کرونا نیز غالب خواهند شد. در توانایی انسان تردیدی نیست. می‌تواند با به کار انداختن توانایی و تجربه‌ی خود، درمان و راه‌حلی را برای ویروس کرونا نیز پیدا کند. تغییراتی در توانایی و نظام زندگی انسان‌ها به‌وجود بیاید که آسیب‌پذیری انسان‌ها در برابر کرونا کاهش پیدا کند یا چاره‌ی درمان این بیماری را خلق کند. آیزاک چانتز، کارشناس پزشکی و استاد، در دانشگاه ایل، نویسنده‌ی کتاب «اپیدمی‌ها و جامعه: از طاعون سیاه تا



بشیر یاوروی

دوماه از انتشار ویروس کرونا در چین گذشته است. نام اصلی این ویروس کووید ۱۹ است. در (۲۹ جنوری ۲۰۲۰) در شهر ووهان چین از یک بازار غذایی حیوانات وحشی، به انسان انتقال کرده و به شهرهای دیگری چین و در جهان انتشار یافته است. تا حالا بیش از یک میلیون انسان را مبتلا کرده و سبب مرگ بیش از پنجاه هزار انسان شده است. این ویروس از شهر قم به سراسر ایران و از طریق مهاجران افغانستانی که آن‌ها به دلیل بی‌توجهی دولت ایران، هر روز به کشور بر می‌گشتند و این روند ادامه دارد، به افغانستان رسیده است. نخستین بیمار مبتلا به این ویروس در ولایت هرات تثبیت شد. این ولایت بیش‌ترین آمار مبتلا به این ویروس را دارد. به دلیل نبود امکانات پیشرفته‌ی پزشکی، آمار دقیق از مبتلایان این ویروس در افغانستان قابل تشخیص نیست. وزارت صحت‌عامه می‌گوید؛ تا حالا بیش از ۳۳۵ نفر به این ویروس مبتلا شده‌اند و ۷ نفر را قربانی گرفته است. محدودیت‌های رفت و آمد و قرظینه در هرات، کابل، ننگرهار و قندهار وضع شده است. سازمان بهداشت جهانی هشدار می‌دهد که اگر تدابیر جلوگیری از این ویرس نادیده گرفته شود، افغانستان به یک فاجعه‌ی انسانی رو برو خواهد شد. از زمانی که ویروس کرونا به افغانستان رسیده، بهای مواد خوراکی چندین برابر افزایش یافته است. این درحالی است که بیش از شصت درصد جمعیت افغانستان زیر خط فقر قرار دارد. آمار مبتلایان و قربانیان این ویروس در افغانستان و جهان

نقش احزاب ورهبران شیعه‌ی افغانستان در تقویت بنیادگرایی

امان شادکام



ویروس کرونا نقاب از چهره‌ی نکبت سرمایه‌داری ...

چرخش فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی شده است. قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری و امپریالیستی مانند ایالات متحده‌ی آمریکا، انگلستان و کشورهای اروپایی، استرالیا و دومین قدرت بزرگ اقتصادی «چین» درگیر کرونا است. انتشار این ویروس در جهان، تأثیری بزرگی را بر اقتصاد کلی می‌تواند وارد کند و تمامی طبقات اجتماعی را نگران کند. هر جایی که این ویروس راه باز کرده، همه را در قرنطین برده است. چرخش تولید و تامین نیازها و مصارف را به شدت کاهش داده و نتیجه‌ی این وضعیت، بدون تردید بحران اقتصادی بزرگ خواهد بود. دیوید هاروی، منتقد اقتصاد سرمایه‌داری به این باور است که بحران اقتصادی و اجتماعی‌ای که ویروس کرونا به وجود آورده‌می‌آورد، نظام سرمایه‌داری در برابر آن، ناتوان است. ضربه‌ی سختی را به اقتصاد جهانی وارد خواهد کرد و سبب انسداد و اختلال در گردش سرمایه شده و به ارزش زیادی بیشتر می‌انجامد، سبب کندی و قطع فروش کالاها و فعالیت‌های اقتصادی شده است. (دیوید هاروی و شکورزاده ۱۳۹۹) با توجه به این هشدار و این واقعیت‌ها که کارشناسان مطرح می‌کنند، منابع تولیدی در نظام سرمایه‌داری در انحصار قدرت‌های بزرگ و سرمایه‌داران داخلی است. شالوده‌ی نظام سرمایه‌داری را مالکیت خصوصی تشکیل می‌دهد. بهای مواد غذایی افزایش می‌یابد. در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری و به‌ویژه در کشورهای وابسته، تبدیلی برای مقابله با پیامدهای این وضعیت جود ندارد. قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری در جهان و در سطح کشورها، نمی‌توانند مواد خوراکی، بهداشتی را رایگان یا با نرخ مناسب توزیع کنند. تا هنوز واکسین ضد کووید ۱۹ هم ساخته نشده است. این واقعیت‌ها، ثابت می‌کند که جهان پس از کرونا بسیار متفاوت خواهد بود. بیشتر از هر زمانی دیگر ناکارگی نظام سرمایه‌داری و عدم پاسخ‌گویی آن را برای زندگی و امنیت انسانی بیش‌تر از پیش رو خواهد کرد. به ویژه که بیش‌ترین پیامد مرگبار و آسیب‌بروس کرونا، از این زاویه کلید می‌خورد که انتشار آن در جامعه و در جاهایی پرجمعیت و فقیر، پرشتاب است. انسان‌ها نیاز به رسیدگی و مراقبت بهداشتی و خوراکی دارند؛ اما نظام سرمایه‌داری در تمامی جوامعی که حاکم است، هیچ سازوکاری اجتماعی برای بر آوردن این نیازها ندارد. این نظام در ذات خود انحصار طلب و ضد توزیع منابع اجتماعی و زیستی است.

پانوشته:

۱. آیزاک؛ چانتر، استون، ام فرانک، و کریمی شیرین. چه‌گونه بیماری‌های عالم گیر تاریخ را تغییر می‌دهد. ۲. نقد اقتصاد سیاسی. ۱۳۹۹
۲. دیوید هاروی، و پریسا شکورزاده. سیاست ضد سرمایه‌داری در زمانه‌ی کرونا. ۳. نقد اقتصاد سیاسی. ۱۳۹۹.
۳. والاس، راب، و شادی انصاری. «سرمایه‌داری آشفشان بیماری است». ۷-۸. نقد اقتصاد سیاسی. ۱۳۹۹.

بنیادگرایی دینی مانعی در برابر فرهنگ جدید شناخته شده و اغلب تحلیل‌گران آن را با اجتماعات و روابط سنتی هماهنگ می‌دانند. منشای بنیادگرایی دینی در آن دسته از جنبش‌ها و بحران‌های اجتماعی دیده شده است که واکنش‌های خشونت‌آمیز را در برابر فرایند نوگرایی در خود می‌پروراند. (توسلی: غلام عباس، ۱۳۸۰)

امروزه بنیادگرایی به‌عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی، مهم‌ترین نماد تعصب فرهنگی به‌شمار رفته، دین در تفسیر بنیادگرانه‌اش به معنای برجسته‌ترین منبع هویت‌ساز آن در جهان تبدیل شده است. واژه بنیادگرایی بیشتر به‌عنوان بنیادگرایی اسلامی برای بیان موضع فکری، عقیدتی و سیاسی بخشی از گروه‌های فعال اسلام‌گرا در جهان و افغانستان، در ذهن‌ها متبادر می‌کند. بابی سعید، استاد دانشگاه منچستر انگلستان، بنیادگرایی اسلامی را جریانی درون یک رویداد گسترده‌تر و آن را حرکت در بردارنده‌ی طرح‌های سیاسی می‌داند که از سوی سازمان‌های شیوسنا در هند و ایتلاف مسیحیان در ایالت متحده آمریکا ارائه می‌شود و مورد حمایت قرار می‌گیرد. کاستلز جامعه‌شناس اسپانیایی، ضمن ارائه‌ی تعریف خاص از بنیادگرایی، بر ارزش‌مندی یک هنجار واحد که برگرفته یا متأثر از منبع «خداوندی» و دست‌کاری شده توسط افرادی خاصی بوده، باورمند است می‌گوید: «بنیادگرایی به‌معنای بر ساختن هویتی برای یکسان‌سازی رفتار فردی و نهادهای جامعه با هنجارهایی است که برگرفته از احکام خداوند است». الیور روه، نویسنده‌ی کتاب «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» بنیادگرایی اسلامی را منسجم و همگام با یکدیگر نمی‌داند. وی دو نحله را به‌عنوان لایه‌های بنیادگرایی اسلامی، به تفکیک مورد بررسی قرار می‌دهد: ۱- سنت گراهام، ۲- اصلاح‌طلبان. سپس ادامه می‌دهد که سنت گرایان، طرفدار تداوم طریقه‌ی هستند که رد آن دست‌رسی به نصوص اصلی از طریق تفاسیر مذهبی مانند شافعی، مالکی، حنبلی و... میسر است و هیچ‌گونه نوآوری را نمی‌پذیرند. (مه‌دوی، جعفر، ۱۳۹۳)

بنیادگرایی پدیده‌ای نیست که به‌صورت ناخودآگاه وارد جامعه شود؛ بلکه فرایندی است که در یک زمان معین انجام می‌شود و به منظور خاص و در قالب یک چارچوبی نامشخص شکل می‌گیرد و بیشتر به اسلام و سنت وابسته است. گاهی در بدنه‌ی دین و گاهی هم در بدنه‌ی جامعه و سیاست جا باز می‌کند و به پرورش و نهادینه شدنش ادامه می‌دهد. راه‌های گذر از بن بست‌ها را به‌روی مردم می‌بندد و مردم را در فقر زندگی بدوی و سنتی سوق می‌دهد. در واقع می‌توان گفت: بنیادگرایی و عاملان آن با شیوه و مهارت‌های خاص بر گروه‌ی مردم سوار می‌شوند و لگام را به‌دست می‌گیرند تا زندگی و آزادی مردم را بگیرند. مذهب گرایانی که در صدد نوگرایی در مذهب هستند، منبع دیدگاه‌شان تغییر نمی‌دهند؛ به این دلیل نمی‌توانند راه‌کاری جدیدی را برای از میان برداشتن سنت‌گرایی از خود نشان بدهند. اگر به تاریخ معاصر افغانستان نگاه کنیم از زمان احمدشاه ابدالی تا حکومت اشرف غنی، دولت‌داری و سیاست با استبداد مذهبی و تقویت بنیادگرایی مذهبی آمیزش داشته است. حاکمان در تقویت آن نقش برآزنده داشته‌اند، با فتوای مذهبی حکومت کرده‌اند و برای نابودی مخالفانش و حتا مردم از ترویج بنیادگرایی استفاده کرده‌اند. کتاب‌ها و اسناد تاریخی که این حاکمان ساخته و تولید کرده‌اند، این حقیقت را انکار نکرده، بازتاب داده است. شوربختانه این سنت در دوره‌ی حاکمیت احزاب خلق و پرچم از بین نرفت، آن‌ها نیز نتوانستند به آن، نقطه‌ی پایان ببخشند.

پس از سقوط حکومت نجیب‌الله افغانستان، به آتش جنگ احزاب بنیادگرایی، تبدیل شد و این جنگ زندگی را برای مردم دشوار کرد و تضاد قومی و مذهبی را پروراندند. در این دوره و دوره‌ی حاکمیت طالبان، افغانستان شاهد کشتار و جنگ‌های قومی بود. گروه‌های بنیادگرایی جهادی در هر جا بر یکدیگر هجوم می‌آوردند و جنایت‌های شان را توجیه مذهبی می‌کردند. این‌گونه حرکت‌های بنیادگرایی مذهبی و جاهلانه، افغانستان را به یک کشور نامن و بستری برای پرورش بنیادگرایی مذهبی و فعالیت سازمان‌های این جریان مبدل کرد.

در ترویج بنیادگرایی اسلامی همه‌ی احزاب موجود جهادی نقش داشتند و دارند، نمی‌توان تنها یکی یا شماری این احزاب را بنیادگرا خواند؛ بلکه این احزاب به سهم و میزان شدت مذهب‌گرایی شان، در تقویت بنیادگرایی نقش داشته و اکنون نیز به نحوی دیگر این نقش را بازی می‌کنند. آن‌گونه که در ابتدا گفته شد، بنیادگرایی بر مبنای خواست فردی یا گروهی پیش می‌رود و به همین خاطر حق آزادی، عدالت و برابری را از مردم می‌گیرد.

در این نوشته به پیشینه‌ی کارکرد احزاب شیعه و رهبران آن پرداخته شده است. دلیل این انتخاب این است که بعضی‌ها می‌گویند این احزاب و رهبران شان، سهمی در تقویت بنیادگرایی مذهبی نداشته‌اند.

احزاب شیعه پیش از تشکیل حزب وحدت در اواخر دهه‌ی شصت خورشیدی شمار شان به هشت حزب، می‌رسید. با تلاش عبدالعلی مزاری در زیر نام «حزب وحدت اسلامی» متشکل شدند. در واقع هسته‌ی رهبری «حزب وحدت اسلامی» را سازمان نصر، اعضا، کادرهای نظامی و سیاسی آن به‌دست گرفت و اتحاد احزاب هشتگانه‌ی شیعی زیر نام «حزب وحدت اسلامی» در واکنش به نادیده گرفتن نقش این احزاب، در طرح «دولت اسلامی» مجاهدین که از سوی احزاب هفت‌گانه‌ی سنی، در پشاور مطرح شده بود، به‌وجود آمد و جمهوری اسلامی ایران که میزبان رهبران احزاب شیعه بود، در تشکیل حزب وحدت نقش داشت.

«حزب وحدت اسلامی» به رهبری عبدالعلی مزاری در دهه‌ی هفتاد، هر چند احزاب کوچک‌تر شیعه را متشکل کرد و با توجه به ستم نژادی و تاریخی که هزاره‌ها از حاکمیت‌های گذشته با توجیه مذهبی کشیده بودند، داعیه‌ی «حقوق قومی و مذهبی هزاره‌ها و شیعیان» را مطرح کرد؛ اما در تشکیلات حزب وحدت کادرها و نخبگان هزاره و شیعه مذهب با گرایش‌های ناسیونالیسم قومی و چپی نیز وجود داشتند، به این دلیل خواست‌های متفاوت را مطرح کرد و در تشکیلات این حزب کمیته‌ی زنان نیز وجود داشت؛ اما ایدئولوژی و نظام مطلوب «حزب وحدت اسلامی» مانند احزاب دیگری جهادی، ایجاد «حکومت اسلامی» بود. این حزب که نمایندگی از حلقه‌ی مختلف احزاب شیعه می‌کرد.

این احزاب و رهبران شان در هزاره جات پیش از تشکیل حزب وحدت باهم جنگ‌های بنیادگرانه‌ی مذهبی داشتند و عامل کشتار و تبعید تحصیل‌کردگان نواندیش، معلمان و هنرمندان بودند و مانند احزاب دیگری جهادی به پاکسازی دگر اندیشان پرداخته بودند.

«حزب وحدت اسلامی» که اکنون به چند حزب با یک وجه مشترک به نام «حزب وحدت» انشعاب کرده در هسته‌ی رهبری آن سازمان نصر قرار داشت و این سازمان، در ابتدا از حلقه‌ی به‌نام «روحانیت نوین» به‌وجود آمد، در این حلقه اشخاصی مثل؛ آیت‌الله صادق پروانی، سیدعباس حکیمی، محمد کریم خلیلی، عزیزالله شفق و ضامن علی واحدی

فعالیت داشتند. این حلقه دارای اساسنامه و نشریه‌ی بود و قوانین بنیادگرایی در آن حاکم بود، و هدف‌شان معطوف به دین و مذهب از نوعی تشیع بودند. مثلاً کسانی که در حلقه‌ی «روحانیت نوین» می‌پیوستند باید از یک سلسله ویژگی‌ها و شرایط برخوردار می‌بودند. شرایط اول: باید مربوط قشر روحانی می‌بود تا شرح لمعه تحصیل مذهبی می‌داشتند. شرایط دوم: کسانی که سواد نسبی داشتند باید زیر نظری آخوندهای حلقه‌ی «روحانیت نوین» فعالیت می‌کردند. در حلقه‌ی روحانیت صنف‌های سیاسی و دینی دایر می‌گردید. (ناطق، محمد، ۱۳۹۶)

در واقع این مرحله آموزش بنیادگرایی اسلامی بود و چنین به نظر می‌رسد که آخوندها به غیر از خود شان، کسی دیگری را قبول نداشتند و زمانی که مذهب‌گرایی تا این حد باشد؛ معلوم است که جامعه به‌سوی بنیادگرایی و بحران کشیده می‌شود و خون مردم بی‌گناه سنگ فرش خیابان‌ها شده و عده‌ای صاحب مال و منال می‌گردند.

محمد اکبری یکی از رهبران حزب وحدت اسلامی پیش از تشکیل این حزب، در ولسوالی پنجاب بامیان حرکتی تحت نام «فقلاب اسلامی» تشکیل داده بود، بهشتی در ورس و در بخشی از دایکندی، حاکمیت داشت، مردم را به جهاد اکبر که همان جنگ مذهبی است، دعوت می‌کرد. گفته می‌شود، بهشتی خواهان یک نظام اسلامی مردانه بوده و حتا روا نمی‌دانسته که زنان در «جهاد» بپیوندند، به این صورت گفته‌می‌توانیم بهشتی یک بنیادگرایی مذهبی بوده، حق قابل نشدن به زنان، مصداق بنیادگرایی مذهبی است.

جامعه‌ی هزاره، با این‌گونه، بنیادگراها مواجه بوده که به جز مذهب‌گرایی افراطی، ارزشی دیگری نداشته‌اند. پس از برگزاری کنگره‌ی عمومی رهبران احزاب شیعه‌ای پیرو ولایت فقیه در بامیان، که «حزب وحدت اسلامی» را تشکیل دادند؛ زمانی که «آیت‌الله خمینی» موسس ولایت فقیه، در ایران فوت می‌کند، ملاهای پیرو «حزب وحدت اسلامی» در هزار جات چهل روز شال عزا بر تن شان و پیروان شان می‌کنند. این اعمال، نشان می‌دهد که رهبران حزب وحدت، به ایدئولوژی ولایت فقیه دل‌بستگی داشتند. عبدالعلی مزاری طرح حقوق سیاسی و مذهبی هزاره‌ها و شیعیان را مطرح کرد؛ اما ایدئولوژی او الگوی ولایت فقیه و «حکومت اسلامی» بود.

عزیزویش در کتاب «بگذار نفس بکشم» از اکبری، چنین نقل می‌کند: «مزاری خابین، لجوج، خون‌خوار و... ما بازوی همین ستمگر بودیم. مزاری را اگر به جهود تشبیه کنیم مبالغه نکرديم. مزاری و دارودسته‌اش طی ۱۴-۱۵ سال گذشته به صورت آشکارا با اسلام، مسلمانان و مجاهدین دشمنی کرد. خبث طینت مزاری ایجاب نمی‌کند که از گذشته عبرت بگیرد.» (رویش، عزیز، ۱۳۹۱)

این سخنان اکبری اگر واقعی و مستند باشد، نشان می‌دهد که رهبران حزب وحدت چقدر بنیادگر بوده و با منطق بنیادگرایی مذهبی، باهم اتحاد و می‌جنگیده‌اند.

پانوشته:

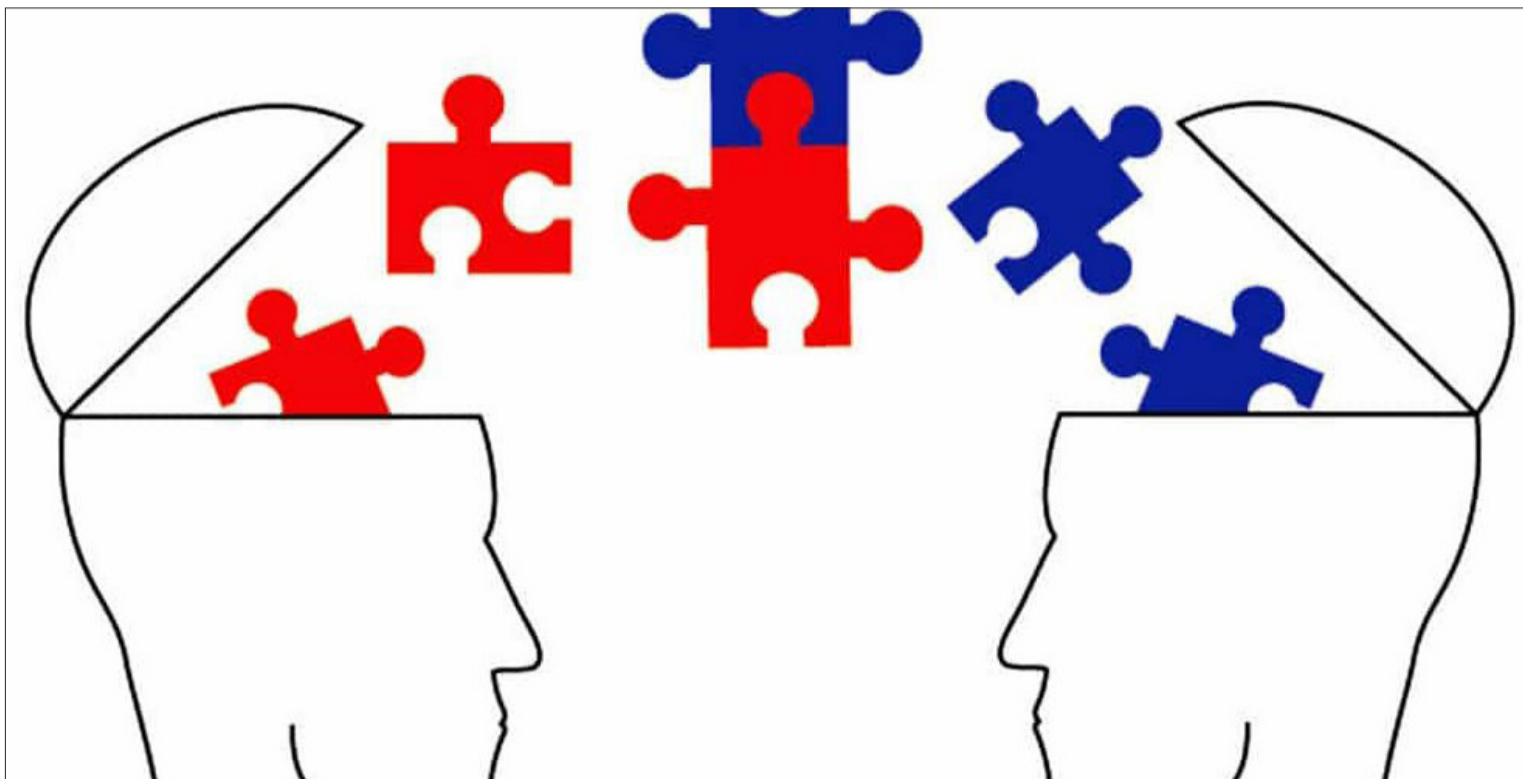
۱. توسلی، دکتر غلام‌عباس. جامعه شناسی دینی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
۲. مه‌دوی، جعفر. جامعه‌شناسی سیاسی طالبان. کابل: ۱۳۹۳، انتشارات سعید.
۳. ناطقی، محمد. سال‌های تغییر. کابل: ۱۳۹۶، انتشارات تاریخ شفاهی.
۴. رویش، عزیز. بگذار نفس بکشم. کابل: ۱۳۹۱، انتشارات تاک.



هویت‌ایدیولوژیکی



علی رضا کارگار



این پرسش که ایدیولوژی چیست؟ برای پاسخ آن نظریات متفاوت مطرح شده است. دستوت دوتراسی ایدیولوژی را «علم عقاید» می‌داند. این که اندیشه از کجا سرچشمه می‌گیرد و در بستر زمان چه تغییرات و تحولاتی بر آن افزوده می‌شود نظریات متفاوت وجود دارد. محافظه‌کاران ایدیولوژی را اعتقاد به عقیده می‌دانند نه واقعیت‌ها. ایدیولوژی هرچه باشد به نظر من می‌تواند تبدیل به هویت گردد اما در مورد مفهوم هویت باید گفت که این مفهوم، بسیار گسترده و در عین حال پیچیده است. نکته‌ی اصلی یا بهتر بگوییم جوهر هویت با این پرسش که «من کیستم؟» آغاز می‌شود. به گفته‌ی محسن بنایی؛ هویت تلاطم خود همسای یک فرد است. واژه هویت در اصل عربی است که از «هو» یعنی «او» گرفته شده است. پاسخ به سوال «من کیستم؟» اساساً بنیادی و در خور توجه است. برای این پرسش، می‌توان پاسخ‌های متعددی یافت، به گفته‌ی هراری شاید نتوان برای هر پرسشی پاسخی پیدا کنیم؛ ولی این به معنای منتفی شدن پرسش نیست. دانستن این که «من کیستم؟» همواره ریشه‌های تاریخی ندارد؛ بلکه گاهی انسان‌ها از لحاظ ذهنی و تفکر خود را می‌شناسند که واقعا کیستند. این انسان دویای زمینی با تاریخ و فرهنگ‌های گوناگون به چه می‌اندیشد؟ از لحاظ فکری کیست؟ این‌ها پرسش‌های مهمی هستند که یک متفکر و روشنفکر باید از خود بپرسد. به نظرم هویت ایدیولوژیکی می‌تواند بدیلی برای هویت‌های مذهبی و قومی شود. اریک هابسام در کتابی «در باره‌ی تاریخ» ریشه‌ی قومیت‌گرایی و بنیادگرایی را در مفهوم «گذشته» به تصویر می‌کشاند. وی معتقد است که «گذشته» مشروعیت می‌بخشد. گذشته پیش زمینه‌ی شکوه‌مندی به اکنون می‌بخشد که چیزی برای ستودن ندارد. (ص ۲۳) هابسام معتقد است که گذشته مانند مواد خام در تاریخ عمل می‌کند، از آن جایی که قومیت و بنیادگرایی ریشه در تاریخ دارد بنیادگرایان و قوم‌سالاران تلاش می‌کنند که از گذشته برای مشروعیت‌دهی باور و عمل کرد شان، بهره‌گیری کنند. چرا باید به هویت ایدیولوژیکی توجه کنیم؟ به نظرم هویت ایدیولوژیکی دو مزیت دارد: اول؛ زمینه‌ی گفت‌وگو را میان اندیشه‌ها فراهم می‌کند دوم؛ در هویت ایدیولوژیکی با نماینده‌ی یک اندیشه طرفیم نه با خود فرد. هویت ایدیولوژیکی باعث می‌شود که اندیشه‌ها زمینه‌ی بیان خود را بیابند این یک مشکل فراگیری است که در افغانستان وجود دارد. افراد گروه‌های اجتماعی و قومی، بر اساس نسبت قومی و زبانی مورد قضاوت و سنجش قرار می‌گیرند که ریشه در تاریخ دارد. یک نکته را نباید فراموش کنیم که تاریخ افغانستان سراسر سوگنامه‌ای است که دست به دست شده و نسل به نسل انتقال می‌یابد، عده‌ای خود را محکوم و عده‌ای دیگری خود را حاکم احساس می‌کنند. این که هویت ایدیولوژیکی را مطرح می‌کنیم، هدفم این است که افراد جامعه اگر به جای قوم‌گرایی به اندیشه‌ها متمركز شوند یک تحرک عمومی و معرفتی شکل خواهد گرفت. به طور نمونه، دیگر کسی را به عنوان هزاره و دیگری را به عنوان تاجیک یا پشتون نمی‌شناسیم؛ بلکه معیار قضاوت و شناخت ما اندیشه‌ها قرار می‌گیرد. من یک سوسیالیست، دیگری لیبرال یا فمینیست. این باعث می‌شود که جدل فکری صورت بگیرد، اگر ما تاریخ تحولات بنیادین اجتماعی جوامع را نگاه کنیم، می‌بینیم

اگر من سوسیالیست برای این که بتوانم از اندیشه‌ی خود دفاع کنم باید مطالعه کنم و نه تنها اندیشه‌ی خود را عمیق بفهمم بلکه مجبورم باید اندیشه‌ی دیگران را نیز خوبتر بفهمم و در عمق آن بروم؛ تا آن را درک کنم. به همین ترتیب، دیگران می‌توانند اندیشه‌ی من را بخوانند و نقد کنند و برای فهم آن با من گفت‌وگو نمایند و حلقه‌ی مطالعاتی تشکیل بدهند. اگر کسی سوسیالیسم، تقدمی‌کنند یا داول بفهمد که سوسیالیسم چیست و بعد آن را نقد کند، اگر کسی لیبرالیسم را نقد می‌کند ابتدا باید بفهمد که چه چیزی را نقد می‌کند. هویت ایدیولوژیکی افراد جامعه را به جدل و مباحثه فرا می‌خواند نه به جنگ. البته این نکته را نباید فراموش کرد که پیروزی یک ایدیولوژی بر ایدیولوژی دیگری ممکن است، زمینه‌ی دیکتاتوری نیز فراهم سازد که بسیار تجربه شده و پلورالیسم فکری را بر می‌اندازد. این خطر ایدیولوژی‌گرایی تجربه شده و در گذشته متبلور یافته است ولی با آن هم، از هویت‌گرایی قومی بهتر است. هویت ایدیولوژیکی نباید ابزاری بازی‌های سیاسی گردد؛ بلکه این هویت، در بطن جامعه عمومیت و فراگیری شود تا افراد هم‌دیگر را نه بر اساس هویت قومی که تغییر ناپذیر است؛ بلکه بر اساس اندیشه‌ای که دارند بشناسند و این شعار که «من پیش از این که یک ازبیک باشم، سوسیالیستم تو پیش از این که پشتون باشی یک لیبرال و او پیش از این که هزاره باشد کانتی است» سرلوحه‌ی کنش‌های اجتماعی افراد جامعه قرار بگیرد، به ویژه، در میان تحصیل‌کردگان و روشنفکران.

سوسیالیست استم و تو پیش از این که یک تاجیک باشی لیبرال استی و او پیش از این که هزاره باشد، یک اخوانی است. در حقیقت هویت ایدیولوژیکی می‌تواند هویت قومی و مذهبی را به حاشیه ببرد. اگر هویت من بر اساس اندیشه‌ای باشد که انتخاب کرده‌ام دیگر جدال میان اندیشه‌هاست نه هویت قومی. قومیت و مذهب در جامعه‌ی سنتی انعطاف ناپذیر و غیر قابل تغییر است. کسی نمی‌تواند هویت قومی خود را تغییر بدهد ولی در اندیشه‌ها این گونه نیست. اندیشه‌ها می‌تواند تغییر کند و حساسیت در برابر تغییر آن کمتر است. یک پشتون می‌تواند مارکسیست، یک هزاره مائوئیست و یک تاجیک اخوانی شود و فردای آن یک سوسیالیست، لیبرال، فاشیست و ... شوند. اندیشه‌ها ابتدا به معرفت و سپس به قدرت تبدیل می‌شوند؛ قوم‌گرایی نیز این صفت را دارد؛ اما در جوامع غیرمدرن و قبیلوی، قوم‌گرایی سبب شکاف اجتماعی بر مبنای هویت قومی و عامل ستم قومی و ابزاری برای رسیدن به قدرت می‌شود که ما در افغانستان این مشکل را تجربه می‌کنیم. مثال زنده‌ی آن انتخابات است که رویکرد به آن، قومی می‌شود. در تفکر قوم‌گرایی افراد جامعه رعیت، بزرگان قومی بانک رای می‌شوند و بر اساس آن، افراد کشور دیگر شهروند نیستند. در هویت ایدیولوژیکی زمینه‌ی گفت‌وگو می‌تواند مهیا می‌شود؛ زیرا اندیشه‌ها نقد و بررسی می‌شود و افراد جامعه را وامی‌دارد تا برای فهم اندیشه‌ی شان و اندیشه‌ی دیگران مطالعه کنند و مطالعات باعث می‌شود که افراد جامعه باهم وارد گفت‌وگو شوند.

که قوم‌گرایی زمینه‌ی فساد و ستم را فراهم کرده؛ ولی ایدیولوژی زمینه‌ی تحرک و تغییر را تسهیل نموده است. صباح الدین کشککی در کتاب «هه‌ی قانون اساسی فرصت طلبی روس‌ها و غفلت‌زدگی افغان‌ها» می‌نویسد که در دهه‌ی قانون اساسی، دانشگاه کابل، لیسه‌ی حبیبیه و برخی نهادهای آموزشی در حقیقت صحنه‌ی نبرد ایدیولوژی‌ها بود. به گونه‌ای که هر صنف درسی خود بنگاه ایدیولوژی‌ها محسوب می‌شد و زمینه‌ی تحركات اجتماعی از پایین به بالا را به بار آورده بود، دانش‌آموزان لیسه حبیبیه به خیابان‌ها می‌آمدند، حکومت را به چالش می‌کشیدند. دانشجویان ایدیولوژی‌مترقی باشعراهای ایدیولوژی انقلابی حکومت‌های آن زمان را به لرزه می‌آوردند. در تاریخ معاصر افغانستان آن زمان هویت ایدیولوژیکی فرقه بود و یک نوع انگیزه‌ی عمومی برای تغییر خواهی نیز وجود داشت. همه خود را در آیینی آینده احساس می‌کردند. هنگامی که ایدیولوژی سرکوب شد و جایش را قوم‌گرایی گرفت، سرخوردگی فراگیر را نیز به وجود آورد. در حقیقت ما در یک سرخوردگی فراگیر و عمومی دست‌وپا می‌زنیم؛ کسی احساس مسوولیت ندارد. به گفته‌ی آرتور شوپنهاور، در پرهایی که مردم از سر بی‌تفاوتی تحمل می‌کنند، حتا دیگر ابتدا احساس نمی‌کنند که دردی هم وجود دارد یا نه. هویت ایدیولوژیکی باعث می‌شود که فرد در قدم اول بر اساس اندیشه‌ای که دارد، شناخته شود، بعد بر اساس قوم و یا مذهب (به اصطلاح پیش از این که من پشتون باشم، یک

نگاهی به عوامل جنگ و نیاز به ...



که تنها صلح می‌تواند ارزشی به دست آوردن را برای جهان ایده‌آل داشته باشد. صلح به معنای دوری گزیدن از جنگ مسلحانه نیست؛ بلکه به معنی رفع هرگونه خشونت است.

کارل مارکس جامعه‌ای بدون طبقه را مطرح کرده، در این جامعه عدالت اجتماعی تحقق پذیر است که همه خواهان آن است.

عدالت اجتماعی منجر به صلح و رفاه جامعه می‌گردد. توزیع ناعادلانه‌ی ثروت در نظام سرمایه‌داری حاکم جهان قابل انکار نیست و عامل خشونت‌ها و منازعات اجتماعی بوده است. نظام سرمایه‌داری جهت رفع بحران‌های ساختاری و تقسیم مجدد جهان دست به جنگ‌های خونین می‌زند. این نظام این گونه جنگ‌ها را در سراسر جهان می‌کشد و هر جایی که لازم ببیند و هر زمانی که منافع‌اش ایجاب کند، شنیع‌ترین اعمال را به انسان‌ها توجیه می‌کند.

جنگ‌های خونین در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی و فلسطین، ناشی از این رویکرد قدرت‌های سرمایه‌داری است. راه نجات از این جنگ‌های فاجعه‌بار در گرو اتحاد فراگیر طبقه‌ی کارگر و مبارزه با نابرابری و از میان برداشتن نظام سرمایه‌داری است.

حالاً نیز جریان دارد. پس از کمون اولیه که طبقات در جامعه به وجود آمد از آن زمان تاکنون، کمتر در دوره‌های زندگی بشر اتفاق افتاده که بدون جنگ و کشمکش بوده باشد. این واقعیت، دلیل محکمی برای اثبات این نظریه است که باید با پدیده‌ی جنگ برخورد عاطفی نداشته باشیم و به شناخت آن پرداخته شود.

گاستون بوتول در کتاب «تبعی در سستیزه شناسی» می‌گوید: «اگر از همان ابتدای کارمان، مطالعه‌ی جنگ را عوض مطالعه‌ی صلح به منزله‌ی نقطه‌ی آغاز، انتخاب می‌کردیم، دلیل این بود که اصالت را به صلح داده ایم و صلح باید یک حالت عادی برای جوامع بشری باشد». پس در این جا، سوالی مطرح می‌گردد که آیا انسان‌ها فطرتاً جنگ‌جو هستند؟ پاسخ اگر چنین باشد، جنگ را باید یکی از صفات و یا غرایز مهم انسانی دانست و صلح را یک پدیده‌ی عارضی و موقت.

در این صورت، سعی برای تأمین صلح به پیشیزی ارزش نخواهد داشت. اگر صلح یک پدیده‌ی ذاتی و لاینفک در زندگی جمعی فرض شود، در این صورت تلاش بر مبنای یک الترناتیف مترقی برای احیای یک جامعه‌ی انسانی و به دور از خشونت، معنی و اهمیت می‌یابد.

تجارب بشری نشان داده که جنگ تأمین‌کننده‌ی منافع اکثریت نیست. به گفته‌ی بایبرون «فقط در موقع صلح است که اهالی کشور می‌توانند باری سنگین جنگ را احساس کنند». پس در این جا، معلوم است

عدالت از پا افتاده در مورد زنان



کبراسلطانی



عزیزالله واحد

نگاهی به عوامل جنگ و نیاز به صلح در افغانستان

براساس تجربه و پندار شخصی ام، جنگ چهل ساله افغانستان به سه شکل تبارز یافته است.

۱. جنگ و رقابت دولت های سرمایه داری

دولت ها یا قدرت های سرمایه داری بر مبنای منافع اقتصادی، سیاسی و جیوپولیتیکی شان با هم در رقابت اند و تلاش می کنند به نیروی کاری ارزان و منابع خام کشورهای تحت تسلط یا نفوذ شان، دسترسی یابند.

۲. جنگ داخلی

سرمایه داران حاکم داخلی بیشترشان در فرایند جنگ به قدرت رسیده یا پرورده شده اند، برای رسیدن به پول و پروژه های کشورهای سرمایه داری با استفاده از قوم، زبان و مذهب، عامل جنگ های داخلی در افغانستان بوده اند و این جنگ را بر ما تحمیل کرده اند.

۳. خشونت های خانوادگی

تنش ها و اختلافات در خانواده ها در جامعه ما فراوان است و به گونه های متفاوتی چون خشونت با زنان، پدرکشی، فرزندکشی، برادرکشی و کشتن دیگر اعضای خانواده تبارز می کنند. این نوع خشونت ها ناشی از شرایط اجتماعی بوده، این شرایط از پیامدهای جنگ در جامعه ما بوده و سبب شده که خشونت ها و اختلافات در خانواده ها، پایدار بمانند. به گونه ای نمونه، شرایط جنگی در جامعه، حاکمیت طالبان و فساد در دستگاه دولت، مانع مبارزه با فرهنگ سنتی و عوامل خشونت با زنان و خشونت های خانوادگی می شود.

سیاست قوم گرایی و حاکمیت سیاسی که در جنگ سرمایه داران قومی است، عامل بیکاری و فقر گسترده در جامعه شده و نظم و آرامش خانواده ها را به هم زده است.

قدرت های امپریالیستی در ابتدای جنگ در افغانستان با تقویت گروه های مجاهدین و به تعقیب آن، ایجاد پروژه طالبان، هر کدام به دنبال منافع و اهداف شان بوده اند.

نظام سیاسی کنونی که با انواعی نارسایی همراه است، بر ساخته ای امریکا- ناتو و شرکای منطقه ای و محلی شان است که بنیاد آن در کنفرانس پَن، ناسنجیده گذاشته شد و پس از انتخابات ۲۰۱۴ به نحوی دیگر این اشتباه تکرار شد که حکومت ناکارای وحدت ملی مصداق آن گردید. وضعیت سیاسی- اجتماعی ای کنونی در کشور، نتیجه ای این اشتباهات است.

در چهاردهی گذشته مردم به ویژه طبقات فرودست افغانستان، جز درد و رنج چیزی دیگری را ندیده اند. حالاً نیز جنگ منافع کشورهای منطقه و فرامنطقه در کشور ما جریان دارد که آن ها با هم برای منافع و اهداف شان جدال دارند

و در شعله ورتر شدن جنگ و دوام شرایط موجود در افغانستان نقش دارند.

جنگ از گذشته در جوامع طبقاتی وجود داشته و

مردم دستگیر شده سنگین تر است؟

اگر نیست، چرا صدای آن ها شنیده نمی شوند؟ شماری زنانی قدرتمند در پارلمان و نهادهای قضایی وجود دارند، وزیری را برای امور زنان داریم، چرا این زنان را به فراموشی سپرده اند؟ آیا زنان قدرتمند در دستگاه حاکم، مردسالارتر از مردانی اند که سرنوشت زنان زندانی را رقم می زنند یا این زنان به صورت سمبولیک در این پست ها، قرار گرفته اند. به این خاطر، نمی توانند برای رهایی زنان کاری کنند.

این زنان قدرتمند، «روز زن» و «روز منع خشونت با زنان» را تجلیل می کنند و بانوی اول هم داریم که در تجلیل این مناسبت ها، سخنرانی و شعار می دهد. اما پرسش این است که زنان اسیر در کجایی «روز زن» و «منع خشونت با زنان» قرار دارند؟

کم نیستند زنانی که برای رفع مشکلات شان به قانون مراجعه می کنند؛ اما قانون هم از آن ها حمایت نمی کند و سرد و بی روح بوده بیش تر از مراجع دیگر زنان را به بازی می گیرد. مثال دیگری ما، سرنوشت یک پولیس زن است که در این اواخر بر او تجاوز جنسی شده و اما از طرف مراجع قانونی و قضایی این ستم بر او نادیده گرفته شده است. این زن نصف شب از طرف قوماندان حوزه خواسته شده و بعد مورد تجاوز قرار گرفته است؛ اما به هر مرجعی که شکایت کرده به او اتهام تمهیل کردن را داده اند. این قضیه وارونگی های قانون و سایه ی نکتب مردسالاری، ناکارگی دولت و نظام جزایی و قضایی افغانستان را برهنه می کند و روپوش دموکراسی و شعار حمایت از حقوق زنان را در افغانستان به دور می اندازد.

همان طوری که وابستگی اقتصادی، زن را به موجود درجه دوم تبدیل می کند. در جامعه مردسالار و طبقاتی در اجرای قانون و دادخواهی نیز زنان نادیده گرفته می شوند. در قانون اساسی افغانستان، ادعا شده که حقوق زن و مرد مساوی است. آن چه که در قانون اساسی گفته شده در این قانون مواردی حکمی نیز وجود دارد که با آن تناقض دارد. به این دلیل احکام این قانون در مورد زنان در روی کاغذ می ماند و عملی پذیر نیست. قوانین جزایی و مدنی نیز از آن حمایت نمی کند و اجراکنندگان این قوانین مردان شریعت باوری اند که جایگاه زنان را در پشت دیوارهای زندان و خانه ها تعریف می کنند. به این دلیل، آن پولیس زن، را متهم می کنند که چرا نصف شب بیرون از خانه کار کرده و سبب اغوای آقای قوماندان شده که بر او تجاوز کرده است. آقای قوماندان که مرد است نتوانسته برخواهشات جنسی خود غلبه کند، این زن را بدکار دیده بر او تجاوز کرده است، عاملان دستگاه قضایی نیز ممکن از این متجاوز حمایت کنند.

واقعیت این است که از اصلی ترین عامل خشونت با زنان در افغانستان، خشونت دولتی است. صدها مرد، زنان شان را به قتل رسانده اند و همین طور، ده ها ملای مسجد و قوماندان به زنان و کودکان تجاوز کرده اند و مردان دیگری نیز در افغانستان بینی و گوش زنان را بریده می برند و دادگاه صحرایی برای زنان تشکیل می دهند؛ اما پرسش این است که از این جمع این مردان، چندتای آن ها در پشت میله های زندان قرار گرفته یا محاکمه شده اند؟

در حال حاضر یک تعداد قوانین سمبولیک به نفع زنان طرح و تصویب شده؛ اما در اجرای آن، مشکلات فراوان وجود دارد. این مشکل به دلیل تناقض در نظام قضایی است. از طرفی در قانون اساسی و قانون مدنی از رعایت حقوق زنان و برابری حقوق آن ها با مردان سخن گفته می شود و از طرفی، به اجرای شریعت مذهبی تاکید می شود، این دو با هم تناقض دارد، سبب تعطیل قانون و اجرایی شدن آن در خصوص تامین حقوق زنان می شود.

مشکل دیگری این است که اجرا کنندگان و قاضی ها مردان مذهبی و بی باور به برابری حقوق زن و مرد هستند. این همه، ستم بر زنان را مساعد کرده است. خلاصه، ناامنی گسترده، نقض در قانون، فساد و نقش ضعیف و نمادین زنانی در دولت شامل اند، دسترسی زنان را به عدالت دشوار ساخته است.



کودکانی باز مانده از خود دارند و از سرنوشت آن ها نگران اند و از دولت اشرف غنی، خواهان بخشش و رهایی شان هستند.

راستش چرا این زنان که سال هاست با کودکان پشت دیوارهای بلندی زندان سپری می کنند و ستمی که بر آن ها روا داشته شده است، نادیده گرفته می شود؟ بیش تر این زنان زندانی، از ستم و شکنجه های خانگی فرار کرده اند و به این دلیل هم زندانی شده اند.

زنانی که مجرم تلقی می شوند از سوی قاضی ها مقصر و از سوی نگهبانان زندان ها اسیر پنداشته می شوند. زنانی که هیچ کسی در زمان تجاوز بر آن ها اشک و فریادهای آن ها را ندیده و نشنیده است. زنانی که همسران معتادشان با آب جوش، آن ها را سوزانده اند. افسری که زنش را فقط معتاد می دید، زن چهارده ساله ای که همسر چهارم یا پنجم پیرمردی خسیس بود و برای یک وعده غذا از پام تا شام باید کار می کرد و در موقع غذا خوردن، غرغر و فش فش این پیری تر را باید تحمل می کرد. بلی همان زنان، حالا برای آزادی واقعی نه، بلکه برای بیرون رفتن شان از دیوارهای نمناک و خون آلود زندان و رفتن به درون زندان های دیگری به نام «خانه» یا جامعه و برای دیدن دوباره ی کودکان جامانده ای شان، مجبور بودند که لبان شان را بخیه بزنند.

آیا جرم این زنان از جرم طالبی که چشم سرباز ۲۰ ساله ای را از کاسه ی سرش بیرون آورده بود و با جمجمه ی آن سرباز کشته شده فوتبالی بازی می کرد، سنگین تر است؟

آیا جرم این مادران از جرم طالبی که با واسکت انتحاری در زمان فشار دادن دکمه ی مواد انفجاری در بدنش در روز نوروز در حین خوشی و شادمانی

